هزار و یک سخن

در

امثال و نصایح و حکم

*

تألیف

امیر قلی امینی

ابن مرحوم ابراهیم خان طاب ثراه

سال ۱۳۳۹

افادهٔ مرام

بنام خداوند بخشنده مهربان

بزرگترین نعم و بهترین حواس که خداوند تعالی به نوع بشر کرامت فرموده و او را به سبب آن بمزید اختصاص امتیاز داده همانا دو قوهٔ عاقله وناطقه است که «بالعقل والنطق یمتاز الانسان من الحیوان»

این دو تشریف شریف و این دو خلعت والا است که درمیان تمام مخلوقات بسیط خاک فقط و فقط قامت قابلیت بشری‌را مزین و اورا بسعادت کریمه «ولقد کرمنا بنی آدم» ممتاز و سرفراز ساخته

پس نام آدمیت بر کسی میتوان اطلاق کرد که این دو بخشش ایزدی‌را در هرحال وهر مقام بموقع خود اعمال و از برکات آنها بتواند خود وبنی‌نوع خویش‌را بهره‌ور و بسر حد کمال برساند.

به نطق است وعقل آدمیزاده فاش
چو طوطی سخنگوی نادان مباش

بالجمله چون یک چنین تألیف نفیسی برای فارسی زبانان نهایت لزوم‌را داشت این بنده هیچ نیرزنده که سالهاست بواسطهٔ عارضه صعب العلاجی در آغاز جوانی بستری و گوشه گزین شده‌ام بر آن گردیدم که امثال سایره و کلمات حکیمانه قصار فارسی‌را که چون بنات‌النعش متفرق و پریشان است در تحت ضابطهٔ صحیحی در آورم و بالاخره با زحمات بسیار و صرف یکسال وقت و خواندن و پژوهیدن کتب متعدده ادبی اخلاقی وغیره این راه صعب السلوک‌را تا درجه منظوره با قدمی استوار پیموده و بحول و قوه الهی در جمع و تلفیق هزار و یک مثل موفق آمده و آنرا به ترتیب حروف هجا تدوین و بنام هزارویک سخن موسوم نمودم. امید آنکه این مختصر خدمت در محضر دانشوران گرامی مورد قبول یافته سخنوران‌را گاه تقریر و ایراد و استشهاد اعانت، و نویسندگان و اهل قلم‌را حین تحریر و اراده پند وارشاد مساعدت نماید تا خردان و نوباوگان دبستان‌را دلیل تهذیب اخلاق و بزرگان و دانشمندان عظام‌را مورد انتفاع واقع شود.

امیر قلی امین

در این رساله شریفه اگر بنظر دقت نگریسته شود تا اندازهٔ برای تزید و تاید هریک از دو قوای فوق الذکر خدمتی شایان بعمل آمده‌چه اگر بطوریکه‌شایسته است در کلمات حکمت‌آمیز آن تأمل کنیم و هریک از آن لئالی شاهواررا آویزهٔ گوش هوش سازیم ،میبینیم که از یک طرف نصایح و دستورهای حکیمانه که در ضمن آن مندرج است عقل مارا روشن، و در شناسائی آب از سراب و خطا از صوابمان رهبری می‌نماید و از طرف دیگر درگاه تکلم بقوهٔ استدلال امثال سائره و کلمات شیرین قصار آن زودتر از آنچه تصور شودمستمع را قانع وباعلام مقصود خویش فایق میآئیم. چه مکرر دیده ایم کسانی که غالباً در ضمن بیانات خویش به‌آوردن اشعار مناسب و امثال سائره تمثل می‌جویند گذشته از آنکه کلامشان حلاوت مخصوصی پیدا میکند در مغز مستمع هم تأثیر شگرف‌بخشیده واورا زودتر برای قبول مقاصد آنها حاضر ومستعد میسازد. وشاهد این مقال‌ضرب المثل عربی که میگوید: «من جلب در الکلام حلب در الکرام».

آ

۱ آب‌را از سر بند باید گرفت
۲ آب‌را گل کرد تا خود ماهی بگیرد
۳ آبی که آبرو ببرد بر گلو مریز
٤ آبی که در گودال میماند می گندد
٥ آتش چوبرا فروحت بسوزد تر و خشك
٦ آخر شاه منشی کاه کشی
۷ آدمی به سیرت است نه‌بصورت، انسانیت به‌کمال است نه بجمال
۸ آدمی‌را آدمیت لازم است.
۹ آدمی‌را بتر از علت نادانی نیست
۱۰ آدمی‌را نسب به هنر باید نه بپدر
۱۱ آرزو بجوانان عیب نیست
۱۲ آرزو سر مایه مفلس است
۱۳ آری باتفاق جهان می‌توان گرفت
١٤ آز بگذار و پادشاهی کن.
۱٥ آزمند پیوسته نیازمند بود.

علامات

(م) علامت مؤلف

(ع) علامت (عرب) وکلمات مقابل آن کلماتی است که مؤلف از امثال عرب ترجمه و اقتباس کرده ولی سایر کلمات هرکدام لفظاً یا معناً باکلمات عربیه مطابقت نماید مربوط بعالم مؤلف نیست چه آنها غالباً از امثال سائرهٔ فارسی و از متون کتب ادبی وغیره ضبط و جمع آوری گردیده است.

۳۳ آنکه روزگارش به تنلی گذشت دوچار عسرت و پریشانی گشت

۳٤ آواز دهل شنیدن از دور خوش است

۳٥ آه صاحب دردرا باشد اثر

﴿ا﴾

۳٦ اجل برگشته میرد نه بیمار سخت

۳۷ احتیاج بخویشاوندان با اهل مصیبتی است عظیم

۳۸ احتیاط نصفش ثواب و نیمش گناه است

۳۹ ادب از بی‌ادب آموز

٤۰ ارث خرس به کفتار میرسد

٤۱ ازین ستون تا آن ستون فرج است

٤۲ از اسب دو و از صاحبش جو

٤۳ از برای یك شکم منت دوکس‌را باید کشید

٤٤ از خدا بترس و از دیگران ایمن باش (م)

٤٥ از دروغ بپرهیز و از غرض و جدال بگریز

٤٦ از دعای گربه سیاه باران نمی آید

٤۷ از دل برود هرآنکه از دیده برفت

٤۸ از سوگند اعراض کن اگر هم راست باشد

١٦ آزموده‌را باز آزمودن خطا است.
١٧ آسیا بنوبت.
١٨ آغاز عشق بیماری است و انجامش مرگ
١٩ آفت عقل تملق است و آفت مروت دروغ
٢٠ آلوچه ،آلو نگرد رنگ برآرد.
٢١ آمدن ،ارادت رفتن به اجازت
٢٢ آنجا که دوستی است تکلف چه حاجت است
٢٣ آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است
٢٤ آنچه ،ا تدبیر توان کرد برور زر میسر نشود
٢٥ آنچه بخود نمی پسندی بدیگران مپسند
٢٦ آنچه بحلف توان کرد بقوت ممکن نباشد
٢٧ آنچه بنان پارهٔ توان کرد به کیسهٔ سیم و زر
نتوان کرد
٢٨ آنچه در دیگ است به چمچه می آید
٢٩ آنچه زبان گوید اعتمادرا نشاید
٣٠ آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک‌است
٣١ آنرا که سخاوت است چه حاجت بشجاعت
٣٢ آنکس که بی‌زر است چون‌مرغ بی‌بال وپراست

۶۳ اعتبار آدمی بمآثر علم وادب است نه بمفاخر اصل و نسب

۶۴ اعتراف بنادانی دانائی واقرار بناتوانی توانائی است

۶۵ افعی کشتن و بچه نگاهداشتن کار خردمندان نیست

۶۶ اگر بر آب روی خسی باشی وگر بر هوا پری مگسی باشی دلی بدست آر تا کسی باشی.

۶۷ اگر توانگری خواهی پسندیده کار باش

۶۸ اگر جور شکم نبودی هیچ مرغی در دام صیاد نیفتادی بلکه صیاد خود دام ننهادی

۶۹ اگر چیز به دشمنان بدهی به که از دوستان خواهی

۷۰ اگر خواهی از پشیمانی رسته گردی در دنبال هوای دل مباش

۷۱ اگر خواهی بی‌اندوه باشی حسود مباش

۷۲ اگر خواهی در قفای تو نخندند روش نیکو شعار خود کن.

٤٩ ازکوزه همان برون تراود که در او است

٥٠ از محقق تا مقلد فرق‌ها است

٥١ از مکافات عمل غافل مشو

٥٢ از نفس بد جز فعل بد نیاید و از طینت ناپاك جز فساد و بی‌باکی نزاید

٥٣ از نفس‌پرور هنروری نیاید و بی‌هنررا سروری نشاید

٥٤ از هرچه بگذری سخن دوست خوشتر است

٥٥ از هرفردی کاری برآید و هرمردی‌را عملی شاید

٥٦ اسب بدویدن جو خودرا زیاد میکند

٥٧ اسب خوشرو نیز گاهی سکندری میخورد

٥٨ اسب نجیب‌را یک تازیانه بس است

٥٩ اسبی که به چهل سالگی سوقانش ببندند برای میدان قیامت خوب است

٦٠ استعداد بی‌تربیت دریغ است وتربیت نا مستعد ضایع

٦١ استغنا ملك راحتی است وقناعت کشوراستراحت

٦٢ اسراف نکو نیست مگر در عمل خیر

۸۴ اگر شب‌ها همه قدر بودی شب قدر بیقدر بودی.

۸۵ اگر گناه‌را ببخشند شرمساری هست.

۸۶ اگر یار اهل است کار سهل است.

۸۷ امانت از دزد مجوی.

* امتحان‌را گربه خورده

۸۸ امروز توانی و ندانی فردا که بدانی نتوانی

۸۹ امید در خالق بند نه در خلایق.

۹۰ امیدها در نا امیدی است.

۹۱ انتظار بلا صعب تر از نزول بلا است.

۹۲ اندازه نگهدار که اندازه نکو است.

۹۳ اندك اندك خیلی گردد قطره قطره سیلی.

۹۴ اندك بتقدیر وتدبیر بهتر که بسیار بی‌تقدیر و تدبیر

۹۵ انسان آزاد خلق شده است ومجبور بعبودیت خلق نیست. (۱)

۹۶ انسان بآرزو زنده است.

---

(۱) این سخن عالی مقام از سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

۷۳ اگر خواهی راز تورا دشمن نداند با دوست خود مگوی

۷٤ اگر خواهی سرت بجای خود ماند سرنگهدار

۷٥ اگر خواهی فریفته نشوی کار ناکرده کرده مشمار

۷٦ اگر خواهی که بر تو دقیقه نگیرند تو برخود بگیر

۷۷ اگر خواهی که درمیان خوبان گزیده باشی کرم پیشه کن.

۷۸ اگر خواهی که زندگی آزادگان یابی آز و هوس‌را پس سر کن.

۷۹ اگر خواهی که قدر تو بلند گردد قدر مردان بشناس.

۸۰ اگر خواهی همه کس دوست تو باشد کینه هیچ کس در دل مگیر

۸۱ اگر داری طرب کن وگر نداری طلب کن.

۸۲ اگر دروغ میرهاند راست رهاننده‌تر است.

۸۳ اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش.

١١٣ باغبان‌را وقت میوه گوش کر میباید

١١٤ با فاسق متواضع سر بردن بهتر که با عابدمتکبر مصاحبت کردن

١١٥ بالای سیاهی رنگی نیست

١١٦ با مار بد زیستن از آن بهتر که بناکام در یار بد نگریستن.

١١٧ با مردم دانا از در حیله در آمدن چنان است که آب در هاون سائیدن (م)

١١٨ با هرکه بدی کردی تا دم مرگ از اوبیندیش

١١٩ با هم جنس مأنوس باش نه با ناجنس

١٢٠ ببخش ومنت مه که نفع آن بتو بازگردد.

١٢١ بپرهیز از نادانی که خودرا دانا شمرد

١٢٢ بچوگان همت توان برد گوی.

١٢٣ بخت چون واژگون شود پالوده دندان شکند

١٢٤ بخواری مردن بسی بهتر از خوار شدن نزد دو نان است

١٢٥ بد بودن بهتر که با بدان نشستن.

١٢٦ بدتر از کفر ابلیس.

٩٧ انسان بنده احسان است.

٩٨ انسانیت بصورت نیست بصفا است.

٩٩ انصاف بالای طبیعت است.

١٠٠ انصاف نیکوترین صفات است.

١٠١ انگشت بدر کس مزن تا درت به مشت نکوبند

١٠٢ اول استشاره آنگه استخاره.

١٠٣ اول اندیشه و آنگهی گفتار.

١٠٤ اول پند آنگه بند.

* اول رفیق آنگه طریق

١٠٥ اول طعام آنگه کلام.

﴿ ب ﴾

١٠٦ با توکل زانوی اشتر ببند.

١٠٧ با درد بساز تا بدرمان برسی.

١٠٨ با دوستان مروت با دشمنان مدارا.

١٠٩ بار سبک زود بمنزل میرسد.

١١٠ بار محنت خود به که بار منت خلق.

١١١ با صالحان نشین تا صالح شوی.

١١٢ باصرار همه کار می‌توان کرد.

۱٤٠ برده ویران خراج و عشر باشد.
۱٤۱ بر سیه دل چه سود خواندن وعظ.
۱٤۲ بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود بر تو ببخشاید.
۱٤۳ برکاری که نفس‌را از ارتکاب آن منع نتوانی دیگری‌را عقاب مکن.
۱٤٤ برکت در حرکت است و سعادت در مجاهدت
۱٤٥ برکنده به آن ریش که در دست زنان است
۱٤٦ برگذشته افسوس نمی شاید خورد.
۱٤۷ بر مادر حکم نتوان کرد
۱٤۸ برهنه فارغ است از دزد و طرار.
۱٤۹ بزرگواری در حاجت روائی است.
۱٥٠ بزرگی بایدت بخشندگی کن.
۱٥۱ بزرگی بعادات پسندیده است.
۱٥۲ بزرگی بعقل است نه بسال.
۱٥۳ بزرگی خرج دارد.
۱٥٤ بزرگی در درویشی است و راحت در قناعت
۱٥٥ بزور زر توان از هرگونه خطر گذشت.
۱٥٦ بسا مراد که در ضمن نامرادی‌ها است.

۱۲۷ بدترین بدان آن است که عذر بپذیرد و کینه عذر خواه در دل گیرد.

۱۲۸ بدترین دوست دوست دروغگو است

۱۲۹ بدترین مردمان کسی است که دل دانشمندان را به تیغ زبان مجروح کند.

۱۳۰ بدخواه کسان هیچ بمطلب نرسد.

۱۳۱ بدخوی در چنگ دشمنی گرفتار است که هر کجا رود از چنگ عقوبت او خلاصی نیابد.

۱۳۲ بدکردار بد اندیش باشد.

۱۳۳ بد مکن که بد افتی چه مکن که خود افتی.

۱۳۴ برادران جنگ کنند ابلهان باور

۱۳۵ برادر که در بند خویش است نه برادر و نه خویش است.

۱۳۶ برای کسی بمیر که برایت تب کند.

۱۳۷ برای نهادن چه سنگ و چه زر.

۱۳۸ برخی سخنان سودمندتر است از باران و پاره زیانکارتر از شمشیر بران

۱۳۹ بر دوستی دوستان اعتمادی نیست تا چه رسد به تملق دشمنان

۱۷۰ بنده که بخرند و بفروشند آزادتر از بنده شکم است.

۱۷۱ بنزدیک من صلح بهتر که جنگ.

۱۷۲ بنیاد ملک بی‌سر تیغ استوار نیست

۱۷۳ بوم از تربیت هزار دستان نشود.

۱۷۴ بوی مشک پنهان نمی‌ماند.

۱۷۵ بهترین آثار آثار علم و ادب است.

۱۷۶ بیک دست نتوان گرفتن دو به.

۱۷۷ بی‌حیائی بدترین قبایح است.

* بی عیب خدا است.

۱۷۸ بیمار بودن آسان‌تر که بیمار داری کردن.

۱۷۹ بیماری به از بیکاری است.

۱۸۰ بی‌یار وفادار نه از عمر لذتی است و نه در زندگانی راحتی

« پ »

۱۸۱ پا فشردی بردی.

۱۸۲ پای از گلیم خود درازتر مکن.

۱۵۷ بسخن ابله می‌گیرند آثارها.
۱۵۸ بسیار بد باشد که از بد بدتر است.
۱۵۹ بسیار دان بسیار گوی می‌شود.
۱۶۰ بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول.
۱۶۱ بعد از خرابی بصره.
۱۶۲ بعد نومیدی بسی امیدهاست.
۱۶۳ بهروتنی کسی سزاوار است که گیتی اورا بر تری داده.
۱۶۴ بقای سلطنت با کفر ممکن است و با ظلم وبیداد محال
۱۶۵ بگرسنگی مردن بهتر که نان فرو مایگان خوردن.
۱۶۶ بگفتهٔ خود کار کن تا بگفتهٔ تو کار کنند.
۱۶۷ بمرگ خربود سگ‌را عروسی.
* بمرگ عدو شادمانی خطا است.
۱۶۸ بنا کام مردن از آن بهتر که زیر منت و زور رفتن (م)
۱۶۹ بنا نهاده دست نرسد و چیز نهاده هرجا که باشد برسد.

﴿ ت ﴾

۱۹۷ تا پریشان نشود کار بسامان نرسد.
۱۹۸ تا تریاق از عراق آرند مارگزیده مرده باشد.
۱۹۹ تا تنور گرم است نان توان بست.
۲۰۰ تا جان بر خطر ننهی بر دشمن ظفر نیابی.
۲۰۱ تا جای ندانی پای منه.
۲۰۲ تا جوانی دم را غنیمت دان.
۲۰۳ تا دانه نیفشانی خرمن برنگیری
۲۰۴ تا رنج نبری گنج نیابی
۲۰۵ تا شب نروی روز بجائی نرسی
۲۰۶ تا صلح توان کرد در جنگ مکوب.
۲۰۷ تا کار بزر برآید جان در خطر افکندن نشاید
۲۰۸ تا که دستت میرسد کاری بکن.
۲۰۹ تا مار راست نشود بسوراخ نرود.
۲۱۰ تا نباشد چوب تر فرمان نبرد گاو و خر.
۲۱۱ تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها.
۲۱۲ تا نشوی پیر ندانی که چیست.
۲۱۳ تا نیکو نیندیشی مگوی

۱۸۳ پای در زنجیر پیش دوستان به که با بیگانگان در بوستان.

۱۸٤ پای دیوارکندن و ساکت نشستن کار خردمندان نیست.

۱۸٥ پرخوری آفت هوش است.

۱۸٦ پرده مردم مدر تا پرده‌ات ماند بجای

۱۸۷ پرگوئی دشمن کار است.

۱۸۸ پرهیزکن از صحبت پیمان شکنان.

۱۸۹ پشه چو پر شد بزند پیل‌را.

۱۹۰ پشیمانی چه سود چو در اول خطا کردی.

۱۹۱ پشیمانی سودی ندارد.

۱۹۲ پنج انگشت برابر نیست.

۱۹۳ پنجه با شیر و مشت با شمشیر زدن کارخردمندان نیست.

۱۹٤ پنجه با غالب انداختن نه مصلحت است و پنجهٔ مغلوب شکستن نه مروت.

۱۹٥ پوست کلفت‌تر از خر.

۱۹٦ پیکان از جراحت بدر آید و آزار درد دل بماند

۲۳۱ تلخی اندك که شیرینی بسیار بار آورد به از شیرینی اندك کزو تلخی بسیار زاید.

۲۳۲ تندرستان‌را نباشد درد ریش.

۲۳۳ تنها مانی چو یار بسیار کشی.

۲۳۴ تواضع پیشهٔ بزرگان است و تکبر شیوهٔ فرو مایگان (ع)

۲۳۵ تواضع زگردن فرازان نکوست

۲۳۶ توانگر بی هنر درویش است و درویش هنرمند غنی (م)

۲۳۷ توانگر جاهل زر اندود است و فقیر عارف گوهر خاک آلود.

۲۳۸ توبه قمار باز بی‌پولی است.

* توبه گرگ مرگ است.

* توکل کن تا یابی رستگاری.

۲۳۹ تیری که از کمان برفت بر نمی‌گردد.

۲۴۰ تیمار غریبان سبب ذکر جمیل است.

﴿ ث ﴾

۲۴۱ ثابت قدم باش و غم روزی مخور.

٢١٤ تا هیزم بر جای است آتش نمیرد.

٢١٥ تخم دزد شتر دزد می‌شود.

٢١٦ تخم محنت هر که کارد رنج دل بار آورد

٢١٧ تربیت نااهل‌را چون گردکان بر گنبد است

٢١٨ ترس برادر مرگ است.

٢١٩ ترسو هرگز بمراد دل نرسد.

٢٢٠ ترک عادت موجب مرض است.

٢٢١ ترک فرصت مورث اسف است

٢٢٢ تعارف آمد و نیامد دارد.

٢٢٣ تعجیل بد است و لیکن در کار خیر نیکو است

٢٢٤ تعجیل نکو نیست مگر در دو مقام نواختن مهمان و پرداختن وام

٢٢٥ تعجیل و شتاب‌را خسران بی‌شمار است

٢٢٦ تعریف آن است که دشمن بکند .

٢٢٧ تعریف خودکردن پنبه خائیدن است.

٢٢٨ تقدیر چه سابق است تدبیر چه سود

٢٢٩ تکلف گر نباشد خوش توان زیست.

٢٣٠ تکیه به جبار کن تا برسی بر مرام

۲۵۶ جوانمردی که بخورد و بدهد به از عابدی که روزه بگیرد و بنهد.

۲۵۷ جوانی‌را بخضاب و ثروت‌را بآرزو و علم‌را بدعا تحصیل نتوان نمود.

۲۵۸ جود ناخواسته دادن است چه پس از خواستن دادن پاداش خواهش باشد.

۲۵۹ جود کن و منت مه تا نام نیک برآری (م).

۲۶۰ جور استاد به ز مهر پدر.

۲۶۱ جوینده یابنده است

* جهاندیده بسیار گوید دروغ.

۲۶۲ جهان‌گشتن به از جهان خوردن است.

﴿ چ ﴾

۲۶۳ چاه‌کن همیشه در چاه است.

۲۶۴ چراغ به ته خود نور نمیدهد.

۲۶۵ چراغ دروغ بی فروغ است.

۲۶۶ چراغ دزد خواب پاسبان است.

۲۶۷ چراغی که بخانه رواست به مسجد حرام است

٢٤٢ ثابت قدم لصحبت پدید نشود
٢٤٣ ثبات رأی نماید خیال کار درست.
٢٤٤ ثبات زیباترین صفات است.
٢٤٥ ثمر از درخت بید باید امید داشت
٢٤٦ ثواب راه بخانه خود می‌برد.

﴿ ج ﴾

٢٤٧ جای برو که ترا بخوانند نه جائی که از درت براند.
٢٤٨ جائی که آفتاب نتابد طبیب می‌آید.
٢٤٩ جائی که نمک خوری نمکدان مشکن.
٢٥٠ جاهل جاهلرا ستاید و از عالم نفرت نماید.
٢٥١ جد همه روزه جان مردم بخورد و هزل همه ساله آب مردم ببرد.
٢٥٢ جنگ اول به از صلح آخر است.
٢٥٣ جنگ‌را شمشیر میکند و معامله‌را پول.
٢٥٤ جواب ابلهان خاموشی است.
٢٥٥ جوانمرد کسی است که نمیگوید و میکند.

۲۸٤ حرفت مرد ز بیت مرد است
۲۸۵ حرف حسابی جواب ندارد.
۲۸٦ حرف حق تلخ است.
۲۸۷ حرف راست‌را از بچه باید شنید.
۲۸۸ حرف شنیدن ادب است.
۲۸۹ حرفی که از دهان در آید گرد جهان برآید.
۲۹۰ حرکت از تو برکت از خدا.
۲۹۱ حریص با جهانی گرسنه است و قانع بنانی سیر
۲۹۲ حریص دایم در غم است هرقدر دارد بندارد کم است
۲۹۳ حریص همیشه محروم است
۲۹٤ حریف باخته همیشه از بخت خود نالان است
۲۹۵ حساب بمثقال دوستی بخروار.
۲۹٦ حساب حساب کاکا برادر
* حساب میخواهی جان آدم
۲۹۷ حسادت دوست از ضعف دوستی او است (ع).
۲۹۸ حسد آتشی است که چون بر افروزد تر و خشك بسوزد.
۲۹۹ حسن اخلاق برفتار خوب است نه بگفتار مرغوب

٢٦٨ چرا کسی از کاری پشیمان گردد که یکبار
دیگر از آن کار پشیمان شده باشد؟
٢٦٩ چشم مبین و دل مخواه.
٢٧٠ چوب نرم‌را مور میخورد.
٢٧١ چو بگشتی طبیب از خود میازار.
٢٧٢ چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن.
٢٧٣ چو نام سگ برآری چوبی بدست آر.
٢٧٤ چون حشم زند شعله تر و خشک بسوزد.
٢٧٥ چون در امضای کاری متردد باشی آن طرف
اختیارکن که بی آزارتر باشد.
٢٧٦ چون دزدان بهم افتند کالا ظاهر شود.
٢٧٧ چون دشمن‌را در بند یافتی امانش مده.
٢٧٨ چون شاخ خلاف بالا رود همه حجر بارآورد
٢٧٩ چون قضا آید طبیب ابله شود.
٢٨٠ چیزی بخور، چیزی بده، چیزی بنه.
٢٨١ چیزی که عوض دارد گله ندارد.
٢٨٢ حرام از هر راهی که آید میرود.
* حرام میخورم شلغم؟
٢٨٣ حرفت آموز تا از حرقت افلاس نسوزی.

۳۱۳ حیف باشد بدشواری یاری بدست آوردن و بآسانی ار دست دادن

﴿ خ ﴾

۳۱٤ خائن بهمه حال مردد است و خدای و خلق از او ناخشنود
۳۱۵ خائن همواره خائف است.
۳۱٦ خانهٔ دوستان بروب و در دشمنان مکوب.
* خانه دروغگو آتش گرفت کس باور نکرد.
۳۱۷ خانه قاضی گردو بسیار است اما حساب دارد
۳۱۸ خانهٔ که با دو کدبانو باشد خاک تا بزانو باشد
۳۱۹ خاموشی به که جواب سخت.
۳۲۰ خاموشی‌را شعار خود کن.
۳۲۱ خاموشی عین جواب است.
۳۲۲ خبری که دانی دلی بیازارد تو خاموش باش تا دیگری بیارد
۳۲۳ خدا دیر گیر اما سخت گیر است
۳۲٤ خدارا کسی ندیده بدلیل عقل شناخته اند
۳۲۵ خدا میداند می تواند

۳۰۰ حسن تدبیر نصف معاش است.
۳۰۱ حسود از نعمت حق بخیل است و مردم بی گناه‌را دشمن
۳۰۲ حسود به مقصود نرسد
۳۰۳ حفظ جان واجب است و حفظ وطن از آن واجب‌تر
۳۰٤ حق به حق‌دار میرسد
۳۰٥ حق جل وعلا می‌بیند و می‌پوشد همسایه نمی بیند و میخروشد.
۳۰٦ حق شمشیر بران است
۳۰۷ حق‌گوی اگرچه تلخ باشد.
۳۰۸ حق همواره منصور است و باطل پیوسته مقهور
۳۰۹ حکمت به لقمان آموختن بی‌ادبی است.
۳۱۰ حکمت کمال نفس است و زر زیور تن
۳۱۱ حکیم آن‌است که بجهل خود مقر باشد وجاهل آن‌که بعلم خود مغرور (م)
۳۱۲ حکیمی‌که با جهال در افتد باید توقع عزت ندارد
* حیا حصار ایمان است.

۳۴۲ خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو

۳۴۳ خوب گوش تا خوب شنوی.

۳۴۴ خود آرائی عادت زنان است به مردان میدان

۳۴۵ خودبین خدا بین نباشد

۳۴۶ خود پسندی جان من برهان نادانی بود.

۳۴۷ خود کرده‌را تدبیر نیست

۳۴۸ خوش آنچاهی که آب از خود برآرد.

۳۴۹ خوش آمد گوی‌را بر خود راه مده.

۳۵۰ خوش آمد هرکه‌را گفتی خوش آمد.

۳۵۱ خوش اصل خطا نکند و بداصل وفا نکند.

۳۵۲ خوشبخت کسی‌که از زمانه پند گرفت (م)

۳۵۳ خوشبخت کسی که خورد و کشت و بدبخت کسی که مرد و هشت

۳۵۴ خوشخوی همیشه خوش معاش است.

۳۵۵ خوشروئی کلید دلها است

۳۵۶ خوش عالمی است نیستی هرجا که ایستی کس نگوید کیستی

۳۵۷ خوش معامله شریک مال مردم است.

۳۵۸ خوگیری از عاشقی بتر بود

۳۲۶ خدا یکی. خانه یکی. یار یکی.

۳۲۷ خر باربر به از شیر مردم در

۳۲۸ خرج باندازه دخل است.

۳۲۹ خر چه داند لذت قند و نبات.

۳۳۰ خر خفته جو نمی خورد

۳۳۱ خردمند با بیخرد پیکار نکند و هوشیار با مست کارزار

۳۳۲ خردمند باش تا توانگر باشی.

۳۳۳ خردمند طالب کمال است و نادان خواهان مال

۳۳۴ خرده بین بزرگ زیان است.

۳۳۵ خرمن سوخته. سوخته خرمن خواهد

۳۳۶ خفته‌را خفته کی کند بیدار

۳۳۷ خلق نیک از بزرگان است

۳۳۸ خواری ز طمع خیزد و عزت ز قناعت

۳۳۹ خواستن دل دادن دل است

۳۴۰ خوان بزرگان اگرچه لذیذ است خردهٔنان خود لذیذتر.

۳۴۱ خواه سنگ بر شیشه زن خواه شیشه بر سنگ که در هردو حال شیشه خواهد شکست

۳۷٤ در حالت آسایی بدست آر تا در وقت گرفتاری ترا بکار آید
۳۷۵ در خانه اگر کس است یک حرف بس است
۳۷٦ در خانهٔ مور شبنمی طوفان است
۳۷۷ درخت کاهلی کفر بار آورد
۳۷۸ درد کوه کوه میآید مو مو میرود
۳۷۹ در زحمت نعمت است
* در دیزی باز ماند حیای گربه کجا رفت
۳۸۰ در سختی صبر پیشه گیر
۳۸۱ در ضرورتها صبر باید نمود.
۳۸۲ در طریق دوستی ثابت قدم چون خاک باش
۳۸۳ در عفو لذتی است که در انتقام نیست.
۳۸٤ در عیب نظر مکن که بیعیب خدا است
۳۸۵ درگذر تا از تو درگذرند
۳۸٦ در مثل مناقشه نیست
۳۸۷ در محنت بصفت صبر موصوف باشید و در نعمت بادای شکر معروف.
۳۸۸ در مزرع دهر هرآن چه کاری دروی
۳۸۹ درمیان جنگ نرخ مشخص میکند

٤٠٦ دست شکسته کار می‌کند دل شکسته کار نمی کند.

٤٠٧ دست شکسته وبال گردن است.

٤٠٨ دشمن بملاطفت دوست نگردد بلکه طمع زیاده کند.

٤٠٩ دشمن دانا به از نادان دوست

٤١٠ دشمنان در زندان دوست می‌شوند.

٤١١ دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

٤١٢ دل آزرده‌را سخن سخت است.

٤١٣ دل بدل راه دارد.

٤١٤ دل دوستان آزردن مراد دشمنان آوردن است

٤١٥ دلی که بوفا رود بجفا نرود

٤١٦ دنیا دار مکافات است.

٤١٧ دنیا مزرعه آخرت است.

٤١٨ دو چیز محال عقل است: خوردن بیش ازرزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم.

٤١٩ دود از کنده بر می‌خیزد

٤٢٠ دوری و دوستی

۳۹۰ درمیان دو کس دشمنی میفکن که ایشان چون صلح کنند تو درمیانه شرمسار باشی

۳۹۱ درودگری کار بوزنیه بیست

۳۹۲ دروغ گفتن به ضربت شمشیر ماند اگر نیز جراحت درست شود نشان همچنان بماند

۳۹۳ دروغگو حافظه ندارد

۳۹٤ دروغگو دشمن حدا است

۳۹۵ دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز

۳۹٦ درویش بقناعت به از توانگر به بضاعت

۳۹۷ درویش در قافله ایمن است.

* درویش هرکجا که شب آید سرای او است.

۳۹۸ دریا بدهان سگ نجس نگردد.

۳۹۹ دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست.

٤۰۰ دری نداری دربان چه میکنی ؟

٤۰۱ دزد طالب بازار آشفته است.

٤۰۲ دزد نا گرفته سلطان است

٤۰۳ دست بالای دست بسیار است.

٤۰٤ دست تنگی سخت‌تر از دل تنگی است.

٤۰۵ دست دست‌را می‌شناسد.

٤٣٣ دوکس مردند وتحسر بردند: یکی آنکه‌داشت و نخورد و دیگری آنکه توانست و نکرد

٤٣٤ دولت اگر پدید آید بدآنچه باید راه نماید.

٤٣٥ دولتی بهتر از عقل و علم نیست.

٤٣٦ ده درویش در گلیمی بخسبند و دوپادشاه در اقلیمی نگنجند.

٤٣٧ دهی آبادان به‌که صد ده ویران.

٤٣٨ دیدار دوست راحت حیات است و دوری او زهر ممات

٤٣٩ دیدار یار نا متناسب جهنم است.

٤٤٠ دیده دوستی از دیدن عیب نابینا است.

٤٤١ دیر آی و درست آی.

٤٤٢ دیو آزموده به از مردم نا آزموده.

٤٤٣ دیواررا موش است و موش‌را گوش.

٤٤٤ دیوانه بکار خویش هشیار است.

٤٤٥ دیوانه چو دیوانه بیند خوشش می‌آید.

٤٤٦ دیو چون بیرون رود فرشته در آید.

٤٤٧ دیه بر عاقله است

۴۲۱ دوست آن است که با تو راست گوید نه آنکه دروغ تورا راست انگارد.

۴۲۲ دوستان در زندان بکار آیند که بر سفره همه دشمنان.

۴۲۳ دوست خود مدان هر آن کس‌را که دشمن دوستان تو باشد.

۴۲۴ دوست‌را چندان قوت مده که اگر دشمنی کند بتواند.

۴۲۵ دوست روز حکومت بسیار است.

۴۲۶ دوست وفا کیش بهتر که خویش جفا اندیش.

۴۲۷ دوست همه کس دوست هیچ کس نیست.(م)

۴۲۸ دوستی با مردم دانا نکوست.

۴۲۹ دوستی بی‌جهت ممکن است و دشمنی بی‌عرض محال

۴۳۰ دوستی‌را که بعمری فرا چنگ آرند نشاید که بیکدم بیازارند.

۴۳۱ دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

۴۳۲ دو کس دشمن ملک و دین اند: پادشاه بی‌حلم و زاهد بی علم.

٤٦٠ رحم نواز باش تا محتشم باشی.
٤٦١ رد احسان غلط است.
٤٦٢ رد دشمن قبولِ دوست است.
٤٦٣ رستگاری در راستی است.
٤٦٤ رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار.
٤٦٥ رعیت از رعایت شاد و مملکت از عدالت آباد گردد.
٤٦٦ رفت ریش بیارد سبیلش‌را هم باخت.
٤٦٧ رفتن و نشستن به ز دویدن وگسستن
٤٦٨ رنج خود و راحت یاران طلب.
٤٦٩ رنج دیگرانرا ضایع مکن تا رنج تو ضایع نگردد
٤٧٠ رنج راحت دان چو مطلب شد بزرگ .
٤٧١ رنگ و رخساره خبر میدهد از سر ضمیر
٤٧٢ روح‌را صحبت ناجنس عذابی است الیم.
٤٧٣ روزی بپای خود از در کس درون باید.
٤٧٤ روزی کس کس نمی خورد
٤٧٥ روی زیبارا حاجت بمشاطه نیست

﴿ ذ ﴾

٤٤٨ ذکر حق دل‌را منور می‌کند

٤٤٩ ذکر خیر و ثنا به از توانگری و غنا.

٤٥٠ ذکر کدورت کدورت میآورد.

﴿ ر ﴾

٤٥١ رازی‌که نهان خواهی با دوست مگوی شاید که مرآندوست‌را دوستی باشد.

٤٥٢ راستی از تو ظفر از کردگار.

٤٥٣ راستی که بدروغ ماند مگوی.

٤٥٤ راستی موجب رضای خداست.

٤٥٥ راستی و راستکاری سبب ایمنی ورستگاری است.

٤٥٦ رأی بیقوت مکر وفسون است و قوت بی‌رأی جهل و جنون.

٤٥٧ رحمت بکفن دزد قدیم

٤٥٨ رحم‌کردن بر بدان ستم است بر نیکان و عفو نمودن ظالمان جور است بر مظلومان.

٤٥٩ رحم کن تا رحم بینی.

٤٩٢ زکوشش مشکلها آسان و خارستان گلستان می‌شود.

٤٩٣ زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز.

٤٩٤ زمین‌را از آسمان نثار است و آسمان‌را از زمین غبار

٤٩٥ زن تا نزائیده بیگانه است.

٤٩٦ زنهار کسی‌را نکنی عیب که عیب است

٤٩٧ زور بکشتن دهد زر بجهنم برد

٤٩٨ زیر کاسه نیم کاسه است

٤٩٩ زیره بکرمان می برد

٥٠٠ زینت زن بعفت است و جمال و آرایش مرد بغیرت است و کمال.

٥٠١ زیور ادب بهتر که جلب ذهب.

﴿ س ﴾

٥٠٢ سالی که نکوست از بهارش پیداست.

٥٠٣ سخاوت نشانه بختیاری است و سرمایه کامکاری

٥٠٤ سخت دلی از سیری خیزد.

٥٠٥ سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش

﴿ ز ﴾

٤٧٦ ز امتحان حال هرکسی شود معلوم.

٤٧٧ زبان ترجمان دل است.

٤٧٨ زبان خوش ماررا از سوراخ بیرون میآورد.

٤٧٩ زبان در دهان پاسبان سر است.

٤٨٠ زبان سرخ سر سبز میدهد برباد.

٤٨١ زحمت بود درویش‌را تاکه چو مهمان در رسد

٤٨٢ زخم تیر بر تن است و زخم سخن بر جان.

٤٨٣ زخم زبان سوزان‌تر که زخم سنان

٤٨٤ زر از معدن بکان کندن بدر آید.

٤٨٥ زررا دوست بسیار است و زر داررا دشمن بیشمار.

٤٨٦ زر زر آرد گنج گنج.

٤٨٧ زر سفید از برای روز سیاه

٤٨٨ زری که پاک شد از امتحان چه غم دارد.

٤٨٩ ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است.

٤٩٠ زکوة مال بانفاق است و زکوة علم بارشاد.

٤٩١ زکوة مال بدر کن که تا بلا برود.

٥٢٤ سرکه مفت شیرین‌تر از عسل است.

٥٢٥ سرمایه بآرزوی سود بسیار از دست مده.

٥٢٦ سزای گرانفروش نخریدن است.

٥٢٧ سعی و نصیب باهم توأم است.

٥٢٨ سکوت موجب رضاست.

٥٢٩ سگ بقلادهٔ رنگین شکار نکند.

٥٣٠ سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس.

٥٣١ سگ در خانه صاحبش هار است.

٥٣٢ سگ‌را اگر بدریای هفت‌گانه بشویند پاک نشود.

٥٣٣ سگ‌را شناسند بروی خداوند.

٥٣٤ سگ زرد برادر شغال است.

٥٣٥ سلامت در خموشی است.

٥٣٦ سلامت در کنار است

٥٣٧ سلیقه که نیست جان در عذاب است.

٥٣٨ سنگ بجای خود سنگین است.

٥٣٩ سنگ بزرگ برداشتن علامت نزدن است.

٥٤٠ سنگ روی یخ.

٥٤١ سنگ سنگ‌را می‌شکند.

٥٠٦ سخن آینه مرد سخنگوست.

٥٠٧ سخن از سخن خیزد.

٥٠٨ سخن اگر زر است سکوت گوهر است

٥٠٩ سخن بد از شمشیر برنده بتر است

٥١٠ سخن تا نپرسند لب بسته دار.

٥١١ سخن چین دشمن همجنس خود است

٥١٢ سخن چین شریک شیطان است و دشمن انسان

٥١٣ سخن کز دل آید شود دلپذیر.

٥١٤ سخن گواه حال گوینده است

٥١٥ سخن نا اندیشیده چون زر ناسنجیده است.

٥١٦ سر انجام حیله گرفتاری است و فرجام مکر و غدر ندامت و خاکساری

٥١٧ سر انجام قمار ادبار است و فرجام ستم ناگوار

٥١٨ سر بده و سر مردم مسپار.

٥١٩ سر بی گناه بالای دار نمی‌رود

٥٢٠ سر پیری معرکه گیری

٥٢١ سر خود با زن مگوی.

٥٢٢ سرزنش وجدان سخت‌تر که درد بیدرمان (م)

٥٢٣ سرش‌را خواست دوا کند چشمش کور شد

٥٥٦ شجاعت بگفتار نیست بکردار است.

* شتر در خواب بیند پنبه دانه.

٥٥٧ شدت نیکان روی در فرج دارد و دولت بدان سر در نشیب.

٥٥٨ شراب مفت‌را قاضی هم میخورد.

٥٥٩ شرط است که شرط‌را بپایان ببرند.

٥٦٠ شرط توانگری انفاق و چاره بینوائی شکیبائی است.

* شریک دزد رفیق قافله.

٥٦١ شکر نعمت منعم اظهار نعمت است

٥٦٢ شکر نعمت نعمت آورد.

٥٦٣ شکم خالی صفای دل است.

٥٦٤ شمشیری چون راستی و یاوری چون درستی نیست

٥٦٥ شمع‌را که سر گیرند روشن‌تر شود.

٥٦٦ شنیدن کی بود مانند دیدن

٥٦٧ شیر آدمی در بهتر که پادشاه ستمگر.

٥٦٨ شیر از مورچه میگریزد.

٥٦٩ شیطان با مخلصان نمی آید و سلطان بامفلسان

٥٤٢ سنگ کوچک سر بزرگ‌را می‌شکند.

* سودا برضا خویشی بحوشی

٥٤٣ سوداگر پنیر در شیشه میحورد.

٥٤٤ سود اگر خواهی از اندازه زیادت مطلب.

٥٤٥ سودای اولی نیکو است.

٥٤٦ سود ناکرده در جهان بسیار است.

٥٤٧ سوگند دروغ بنیاد عمروا برباد دهد.

٥٤٨ سه چیز بی سه چیز پایدار نماند: مال‌بی‌تجارت علم بی بحث. ملک بی سیاست

٥٤٩ سیاست بقدر جنایت است

٥٥٠ سیر خبر از گرسنه ندارد. سواره از پیاده.

٥٥١ سیلی نقد به از حلوای نسیه.

٥٥٢ سیم بخیل وقتی از خاک بدر آید که او خود بخاک رفته باشد.

﴿ ش ﴾

٥٥٣ شاهنامه آخرش خوش است.

٥٥٤ شب خیز باش تاکامروا باشی.

٥٥٥ شتر بار میبرد و خار میحورد.

٥٨٤ صید از پس صیاد دویدن مره دارد.
٥٨٥ صیدرا چون احل آید سوی صیاد رود.

﴿ ض ﴾

٥٨٦ ضامن دست بکیسه می‌باشد
٥٨٧ ضامن‌را بدل ضامن میگیرند.
٥٨٨ ضامن روزی شده روزی‌رسان
٥٨٩ ضامن مشو و امانت ازکس مستان.
٥٩٠ ضرر بهنگام به از منفعت بی هنگام.
٥٩١ ضرورت اولی‌تر که مطبوع (م)
٥٩٢ ضرورت مادر اختراع است.
٥٩٣ ضعیف نواز باش تا همه جا محترم باشی.
٥٩٤ ضعیفی که با قوی دلاوری کند یار دشمن است در هلاک خویش
٥٩٥ ضیافت پای پس هم دارد.
٥٩٦ ضیافت خور خوش آمدگوی می‌باشد.

﴿ ط ﴾

* طاقت مهمان نداشت خانه بمهمان گذاشت.
٥٩٧ طالع اگر داری برو به پشت بخواب.

﴿ ص ﴾

٥٧٠ صاحب درد باش تا بدرمان برسی.

٥٧١ صاحب راه کنار راه

٥٧٢ صاحب هنر بهیچ مکانی غریب نیست.

٥٧٣ صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد.

٥٧٤ صبررا خاصیت بسیار و منفعت بیشمار است.

٥٧٥ صبور باش تا بامیدی رسی.

٥٧٦ صحبت با اهل تا بجان است و با نا اهل تاب جان

٥٧٧ صحبت بد اصل شاهرا بده و بندهرا سرافکنده می‌سازد

٥٧٨ صحبت نیکانت از نیکان کند.

٥٧٩ صد جان فدای آنکه دلش با زبان یکی است.

٥٨٠ صدقه بصدق است.

٥٨١ صدقه راه بخانه صاحبش می‌برد.

٥٨٢ صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

٥٨٣ صیاد بیروزی در دجله ماهی نگیرد و ماهی بی اجل در خشکی نمیرد

﴿ ع ﴾

٦١٣ عادت طبیعت ثانوی است.

٦١٤ عاشقی‌را صبر می باید نه لاف

٦١٥ عاصی که بخدا دست بردارد به از عابدی که کبر در سر دارد.

٦١٦ عافیت در حال است نه در جاه و مال

٦١٧ عاقبت اندیش باید بود.

* عاقبت گرگ زاده گرگ شود.

٦١٨ عاقل دوباره گول نمی خورد.

٦١٩ عالم بی عمل درخت بی‌بر است و زاهد بی علم خانهٔ بیدر.

٦٢٠ عالم معاند بهتر است از جاهل منصف.

٦٢١ عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد.

٦٢٢ عذر بدتر از گناه.

٦٢٣ عرض خود میبری و زحمت ما میداری.

٦٢٤ عطایش‌را بلقایش توان بخشید.

٦٢٥ عقل که نیست جان در خطر است.

٦٢٦ عقل و دولت قرین یکدیگرند.

۵۹۸ طبیب آنستکه بسرش آمده باشد.

۵۹۹ طبیب مهربان از چشم بیمار میافتد.

٦۰۰ طعمه هر مرغکی انجیر نیست

٦۰۱ طمع سه حرف است و هرسه میان تهی است.

٦۰۲ طمع کننده‌را رنگ و رو زرد است.

٦۰۳ طول کلام مایه تضییع وقت است.

﴿ ظ ﴾

٦۰٤ ظالمی نیست که بظلم ظالم دیگر گرفتار نشود

٦۰۵ ظرافت آتش افروز جدائی است.

٦۰٦ ظرافت بسیار کردن هنرندیمان است و عیب حکیمان.

٦۰۷ ظرفش لبریز شده.

٦۰۸ ظریف دائم سرگردان است.

٦۰۹ ظلم امروز باعث ظلم فرداست.

٦۱۰ ظلم بالسویه عدل است

٦۱۱ ظلم ظالم بر سر اولاد ظالم میرود.

٦۱۲ ظلم ظالم بنیاد خود میکند.

٦٤٣ عیسی بدین خود موسی بدین خود.

﴿ غ ﴾

٦٤٤ غافل ز کار خویشتن مباش.
٦٤٥ غافل مشو از هر که دلش آزردی.
٦٤٦ عافل مشو ز کار که فرصت عنیمت است.
٦٤٧ غافل نشود عاقل.
٦٤٨ عذر ورزیدن به عادت احرار است.
٦٤٩ عرت زده مهربان باشد
٦٥٠ عریان شکسته دل می‌باشند.
٦٥١ غریب کور است
٦٥٢ غضب شعلهٔ ایست شیطانی و فرجامش موجب
٦٥٢ ملالت و پشیمانی.
٦٥٣ غم چند خوری بکار نا آمده پیش؟
٦٥٤ غم خوردن سودی ندارد
٦٥٥ غنیمت دان دمی تا یکدمت هست.
٦٥٦ غنی هرچه سخی باشد سفره بر سر راه نمی گشاید

٦٢٧ عقیده آزاد است.

٦٢٨ علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.

٦٢٩ علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن

٦٣٠ علم بیار و عمل پیشه کن.

٦٣١ علم بیعمل دیوانگی است و عمل بیعلم بیگانگلی

٦٣٢ علم تاج سر است و مال غل گردن.

٦٣٣ علم چون حاصل کنی آنگه عمل خالص شود

٦٣٤ علم حافظ تست و تو باید مال‌را نگاهداری کنی

٦٣٥ علم زوال نپذیرد و مال در زوال است.

٦٣٦ علم قوت روح است و کسب نیروی بدن.

٦٣٧ عمر اگر هزار سال است آخر مرگ است.

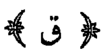
٦٣٨ عمر اندک در امن و راحت بهتر که زندگانی بسیار در خوف و خشیت.

٦٣٩ عمر خودرا لایعنی مکن.

٦٤٠ عمر دوباره بکسی نمیدهند.

٦٤١ عنقارا نتوان بدام گرفت

٦٤٢ عیب خودرا از دوستان مپرس که پنند ونگویند و از دشمنان تفحص کن تا بگویند.



۶۷۳ قاتل شاه فر اوست و دشمن طاؤس پر او.

۶۷۴ قبول حق بود رد خلایق.

۶۷۵ قدرت نمودی رحمت کن

۶۷۶ قدرت علمرا زوالی نیست. (ع)

۶۷۷ قدر زر زرگر داند و قدر گوهر گوهری.

۶۷۸ قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.

۶۷۹ قدر لوزینه خر کجا داند.

۶۸۰ قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال.

۶۸۱ قدر نان گرسنه میداند.

۶۸۲ قدر وصال کسی داند که رنج فراق دیده.

۶۸۳ قرض که نداری برو به پشت بخواب (م)

۶۸۴ قضا وقدر کار خودرا میکند.

۶۸۵ قضای نوشته نشاید سترد.

۶۸۶ قطره قطره جمع گردد آنگهی دریا شود.

۶۸۷ قلم رفته‌را گزیری نیست

۶۸۸ قناعت بکن تا شوی رستگار.

﴿ ف ﴾

٦٥٧ فال بد بر زبان بد باشد.

٦٥٨ فتنه در خواب است بیدارش مکن.

٦٥٩ فخر و دانش هردو خاموشی است.

* فرار از دشمن قوی سنت پیغمبرانست.

٦٦٠ فرار از نفس اماره انفع است از شیر درنده.

٦٦١ فردارا کسی ندیده.

٦٦٢ فرزندان خودرا تعلیم دهید که آنها برای زمانی غیر از زمان شما خلق شده اند. (ع)

٦٦٣ فرستاده باید که دانا بود

٦٦٤ فروتن باش تا بسیار دوست باشی.

٦٦٥ فریاد سگان کم نکند رزق گدارا.

٦٦٦ فریاد شغال وبال شغال است.

٦٦٧ فضول‌را بردند به جهنم گفت: هیزمش تر است

٦٦٨ فقر بسی نیکوتر از سگ است.

٦٦٩ فکر کن تا از اندیشه خلاصی یابی.

٦٧٠ فکر مایه عقل است.

٦٧١ فلکزده‌را از هرطرف سنگ آید.

٦٧٢ فواره چون بلند شود سرنگون شود.

٦٨٩ قناعت توانگر کند مردرا.

٦٩٠ قناعت هر که کرد آخرش غنی شد.

٦٩١ قول قول اول است.

٦٩٢ قول مردان جان دارد

٦٩٣ قیمت شکر نه از نی است بلکه آن خاصیت وی است

٧٠٧ کدخدارا بین و دهرا بچاپ.

٧٠٨ کسب بازو قوت جان و تن است.

٧٠٩ کسب کن تا کاهل نشوی و روزی از خدادان که کافر نشوی.

٧١٠ کس پیش آفتاب نبرده است مشعلی.

٧١١ کس‌را دوست مدان که راحت خودرا در آزار مردم داند

٧١٢ کس‌را وقوف نیست که انجام کار چیست.

٧١٣ کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من.

٧١٤ کس نگوید که دوغ من ترش است.

٧١٥ کشته‌را بزور و زر زنده نتوان نمود

٧١٦ کعبه خه روی برو دلی‌را دریاب

٧١٧ کفران نعمت زوال نعمت آورد.

٦٩٤ قیمت هرچیزرا میزانی است و میزان قیمت مرد اعمال اوست.

٦٩٥ قیمت هرکس بقدر همت والای اوست

﴿ ک ﴾

٦٩٦ کار امروز بفردا میفکن که چون فردا شود تاره امروز است.

٦٩٧ کار بزرگ مایه عزت است نه نام بزرگ.

٦٩٨ کار کردن خر خوردن یابو

٦٩٩ کار ناکرده‌را مزد نباید.

٧٠٠ کار ناکرده‌را همه وقت میتوان کرد

٧٠١ کار نیکو کردن از پر کردن است.

٧٠٢ کارها بصبر برآید و مستعجل بسر درآید.

٧٠٣ کارها نیکو شود اما بصبر.

* کار هربز نیست خرمن کوفتن.

٧٠٤ کاسه جائی رود که باز آید قدح.

* کافر بجهنم نمیرود اما کشان‌کشان میبرند.

٧٠٥ کافر همه‌را بکیش خود پندارد.

٧٠٦ کاهلی شاگرد بدبختی است.

٧٣٣ گرسنگی به که سیری از پهلوی درویشان.

٧٣٤ گر صبر کنی ز قوره حلوا سازی.

٧٣٥ گریه زن مکر زن است

٧٣٦ گناه از بنده عفو از خداوند.

٧٣٧ گناه کردن پنهان به از عبادت فاش است.

٧٣٨ گنج آنجای است که مار در روی آن خفته باشد

٧٣٩ گنج ار برای بخش کردن است به از نهر آ گندن

٧٤٠ گنجشک بدست به از باز هواست.

٧٤١ گندم از گندم بروید جو ز جو

٧٤٢ گوش عزیز است گوشوار هم عزیز است

﴿ ل ﴾

٧٤٣ لاف بیهوده مزن.

٧٤٤ لاف در غربت گزاف آسیا است.

٧٤٥ لاف کار اجلاف است.

٧٤٦ لایق هرخر باشد زعفران

٧٤٧ لذت زندگانی‌را در نیکنامی شناس.

* کل اگر حکیم بودی سر خود دوا نمودی
٧١٨ کلوخ اندازرا پاداش سنگ است.
٧١٩ کوتاه خردمند به از نادان بلند.
٧٢٠ کودک عاقل به از پیری جاهل.
٧٢١ کور خود مباش و بینای مردم
٧٢٢ کوری عصاکش کور دگر شود.
٧٢٣ کوزه‌گر از کوزه شکسته آب میخورد.
٧٢٤ کوشا باش تا آبادان باشی.
٧٢٥ کم گوی. کم خور کم خسب.
٧٢٦ کینه کسی‌را در دل خود جای مده که راحت دل و تن ترا برهم زند.
٧٢٧ کینه‌ور را آسایش نیست.



٧٢٨ گدارا که رو میدهی صاحب خانه میشود
٧٢٩ گدای نیك سرانجام به ازپادشاه بدفرجام.
٧٣٠ گذشت برگشت ندارد.
٧٣١ گربه شیر است در گرفتن موش .
٧٣٢ گردن بی‌طمع بلند بود

٧٦١ مال ممسک میراث ظالم است.
٧٦٢ مال وبال است و علم نیکوئی مآل.
٧٦٣ ماهی از سر گنده گردد نی ز دم.
٧٦٤ ماهی‌را هروقت بگیرند تازه است.
٧٦٥ مأمور معذور است.
٧٦٦ مپسند بدیگران آنچه بخود نمی‌پسندی.
٧٦٧ متکلم‌را تا کسی عیب نگیرد سخنش اصلاح نپذیرد.
٧٦٨ مجرم‌را ایمن نباید زیست.
٧٦٩ مجرم همیشه ترسان است.
٧٧٠ محال است که هنرمندان بمیرند و بی‌هنران جای ایشان بگیرند.
٧٧١ محنت زده‌را از هرطرف سنگ آید.
٧٧٢ مرد آنستکه بگوید و بکند.
٧٧٣ مرد آنست که لب ببدد و بازو گشاید.
٧٧٤ مرده آنستکه نامش بنکوئی نبرند
٧٧٥ مردان نزنند لاف مردی.
٧٧٦ مرد بیمروت زن است و زاهد با طمع راهزن
٧٧٧ مرد ثابت قدم آنستکه از جا نرود.

٧٤٨ لقمه‌را باندازه دهانت بگیر

﴿ م ﴾

٧٤٩ مادررا دلْ سوزد دایه‌را دامن.

٧٥٠ مادر مرده‌را شیون میاموز

٧٥١ مار پوست خودرا گذارد اما خوی خود را نمیگذارد.

٧٥٢ مار تا راست نشود سوراخ نرود.

٧٥٣ مار چو کهن شود افعی گردد

٧٥٤ مار دارد مهره و در اصل خود بدگوهر است

٧٥٥ مارگزیده از ریسمان سفید و سیاه میترسد

٧٥٦ مالْ از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مالْ

٧٥٧ مالْ آن به که سبب حسن مآلْ باشد نه‌وسیله نکالْ و عقاب

٧٥٨ مالْ جمع کردن آسان است ولی نگاهداشتن و از آن فایده گرفتن دشوار.

٧٥٩ مالْ دنیا وبالْ آخرت است.

٧٦٠ مالْ مردم‌را با مردم باید خورد

۷۹۸ مشورت با زنان تباه است و سخاوت بمفسدان گناه.

۷۹۹ مضرت تعجیل بسیار است و منفعت صبر وسکون بیشمار.

۸۰۰ معصیت از هر که صادر شود ناپسند است و از علما ناپسندیده‌تر.

۸۰۱ معصیت عمررا کوتاه میکند

۸۰۲ معما چو حل گشت آسان شود.

۸۰۳ مقام‌را سه شش می‌باید و لیکن سه یک میآید.

۸۰٤ مکر از زنان و تلبیس از شیطان

۸۰۵ مگو آنچه نتوانی شنید.

۸۰٦ ملالت دوستان به که شماتت دشمنان

۸۰۷ ملک از خردمندان جمال گیرد و دین از پرهیزکاران کمال.

۸۰۸ ملک بیدین باطل است و دین بی‌ملک ضایع.

۸۰۹ موش بسوراخ نمیرفت جارو بدمش بست.

۸۱۰ موش وگربه که بهم ساختند دکان عطاری خراب است

۸۱۱ میان بلا باش بهتر که در کنار بلا

٧٧٨ مرد در زیر سخن پنهان است.

٧٧٩ مردمانرا عیب نهانی آشکار مکن که هم ایشان را رسوا کنی و هم خودرا بی‌اعتبار

٧٨٠ مردم بیقدررا زنده مشمار

٧٨١ مردم‌را ادب به از ذهب است.

٧٨٢ مردم‌را بتواضع بنده کن.

٧٨٣ مردهٔ مرا هیچ‌کس چون من نگرید.

٧٨٤ مردن اولیتر که در بی‌اعتباری بسر بردن.

٧٨٥ مردن بسی بهتر که دشمن کام بودن.

٧٨٦ مردن بعزت به از زندگانی بمذلت.

٧٨٧ مرده‌را زنده نتوان ساخت لکن زنده‌را همه وقت کشتن ممکن است.

٧٨٨ مردیت بیازمای و آنگه زن کن.

٧٨٩ مرغ سخنگو در قفس سخن فراموش نکند.

٧٩٠ مرگ به که نیاز بهمسران.

٧٩١ مرگ در حال بدبختی از حیات شیرین‌تر است

٧٩٢ مرگ میخواهی برو گیلان.

٧٩٣ مرگ و مهمان چاره ندارند.

٧٩٤ مروت پیشه کن تا پیش یابی. (م)

٨٢٤ نان از عمل خویش خور و منت از حاتم‌طائی مبر.
٨٢٥ نان بده تا نام برآری
٨٢٦ نان خود در سفره مردان مخور
٨٢٧ نان‌را بنرخ روز می‌باید خورد
٨٢٨ نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود.
٨٢٩ نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم.
٨٣٠ نجات در راستی است و هلاکت در دروغ.
٨٣١ نردبان پله پله.
٨٣٢ نسب عالی رفع پریشانی نکند.
٨٣٣ نعل واژگون بسته است.
٨٣٤ نغمه از دهان داود خوش است.
٨٣٥ نفاق بینداز و فتح کن.
٨٣٦ نقاش آخر بهتر کشد ز اول.
٨٣٧ نکاشته درو مکن
٨٣٨ نکوئی با بدان حکم بدی دارد بجای نیکوان
٨٣٩ نکوکار بمیرد و نام نیکش زنده بماند
٨٤٠ نگاه درویش عین سؤال است.
٨٤١ نوش خواهی نیش می‌باید چشید.

٧٩٥ مشت نمونه خروار است

٧٩٦ مشرک سخی امیدوارتر است بدخول بهشت تا از مسلم بخیل

٧٩٧ مشک آنست که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید

٨١٢ میان تهی‌تر از طبل

٨١٣ میانجی میخورد اندرمیان مشت

٨١٤ میمون هرچه زشت‌تر است بازیش بیشتر است

﴿ ن ﴾

٨١٥ ناپاک اصل هرچند در اول وفا کند آخر بگردد و جفا کند

٨١٦ ناچار خوشه‌چین بود آنجا که خرمن است.

٨١٧ ناخوانده بخانه خدا نتوان رفت

٨١٨ نادان‌را به از خاموشی نیست.

٨١٩ ناکس بتربیت کس نشود.

٨٢٠ ناکس چون در افتد یاوری نیابد

٨٢١ ناله آب از ناهمواری زمین است.

٨٢٢ نامرد زند همیشه لاف مردی.

٨٢٣ نامش هست و نشانش نیست.

٨٥٧ واماندهٔ خر بگاو می‌باید داد

٨٥٨ وجود ناقص به از عدم محض

٨٥٩ وصلت با خویش و معامله با غیر

٨٦٠ وفا از زن مخواه

٨٦١ وفاداری از سگ باید آموخت.

٨٦٢ وفارا نگهدار و سررا بده

٨٦٣ وفا کن تا صفا بینی

٨٦٤ وقت برابر طلا است

٨٦٥ وقت شادی در میان و وقت جنگ اندر کنار

﴿ ه ﴾

٨٦٦ هرآفتی‌را سببی است و سبب درویشی اسراف

٨٦٧ هرآنچه از دست برود به تمنا باز نیاید.

٨٦٨ هرآنچه حاکم عادل کند همه داد است

٨٦٩ هر بهاری‌را خزانی است و هر راهی‌را پایانی

٨٧٠ هرجا که آش است فلانی فراش است.

٨٧١ هرجا که پریوشی است دیوی با او است.

٨٧٢ هرجا که رنگ و بوی بود گفتگو بود.

٨٤٢ نوشدارو بعد از مرگ سهراب.

٨٤٣ نوش صفا بی‌نیش جفا نباشد.

٨٤٤ نوع پرست باش تا خدا پرست باشی.

٨٤٥ نویسنده داند که در نامه چیست.

٨٤٦ نویسنده‌را خط بود معتبر

٨٤٧ نه چندان نرمی کن که بر تو دلیر شوند و نه چندان درشتی که از تو سیر گردند

٨٤٨ نه شیر شتر نه دیدار عرب

٨٤٩ نه هر آرزو آید آسان بدست.

٨٥٠ نه هرچه بقامت بهتر بقیمت مهتر

٨٥١ نه هرکه بصورت نکوست سیرت زیبا در اوست

٨٥٢ نه هرکه در مجادله چست در معامله درست است

٨٥٣ نه هرکو ورقی خواند معانی دانست.

٨٥٤ نیش قلم تیزتر که تیغ دو دم.

٨٥٥ نیک ار کنی بجای تو نیکی کنند باز.

﴿ و ﴾

٨٥٦ واقف وقت خویش میباید بود.

۸۸۹ هرچه ندانی از پرسیدن آن ننگ مدار.

۸۹۰ هرچیزی باصل خود رجوع میکند.

۸۹۱ هرچیزی بجای خویش نیکو است.

۸۹۲ هرچیزی تخمی دارد و تخم عداوت شوخی است

۸۹۳ هرچیزی‌را جوهری است و جوهر عقل‌شکیبائی است

۸۹٤ هردرختیکه در آخر بربیارد باغبان‌خردمندش از اول نکارد.

۸۹۵ هردستی که دهی بعینه پس میگیری.

۸۹٦ هردیدنی برای ندیدن بود ضرور.

۸۹۷ هرزیادی بیقیمت و هراندکی با عزت است

۸۹۸ هرسخن جائی و هرنکته مقامی دارد.

۸۹۹ هرکجا دردی است درمانش مقرر کرده اند

۹۰۰ هرکسی آندرود عاقبت کار که کشت

۹۰۱ هرکسی بر طینت خود می‌تند

۹۰۲ هرکسی دروغ میگوید قبل از همه چیز خودرا ضرر میدهد.

۹۰۳ هرکسی مصلحت خویش نکو میداند.

٨٧٣ هرچند دوستان بیشتر باشند هجوم بلا بر ایشان کمتر باشد

٨٧٤ هرچند گناه بزرگ باشد صفت عفو از آن بزرگتر خواهد بود

٨٧٥ هرچه از دزد بماند رمال ببرد.

٨٧٦ هرچه از دوست میرسد نیکوست

٨٧٧ هرچه بزبان آمد بزیان آمد.

٨٧٨ هرچه بکاری تو همان بدروی

٨٧٩ هرچه پیش آید خوش آید.

٨٨٠ هرچه خوار آید روزی بکار آید.

٨٨١ هرچه در دل فرود آید دیده نکو نماید.

٨٨٢ هرچه دیده بیند دل کند یاد

٨٨٣ هرچه دیر آید خوب آید.

٨٨٤ هرچه‌را باد آورد بادش ببرد.

٨٨٥ هرچه‌را بخوری داری

٨٨٦ هرچه زود برآید دیر نپاید

٨٨٧ هرچه کنی بخود کنی. گر همه نیک و بد کنی

٨٨٨ هرچه نپاید دلبستگی را نشاید.

٩٢١ هر که بر دینار دسترسی ندارد در دنیا کسی ندارد.

٩٢٢ هر کسی بزیر دستان ببخشاید بجور زبردستان گرفتار آید.

٩٢٣ هر که بوقایع دیگران پند نگیرد دیگران بوقایع او پند گیرند.

٩٢٤ هر که بی‌تدبیر کاری کرد سامانی نیافت

٩٢٥ هر که بی‌یار بود پیوسته بیمار بود.

٩٢٦ هر که پی بانگ کلاغ رود بخرابه افتد.

٩٢٧ هر که تن بزبونی در دهد درهای خواری و

٩٢٧ بلا بروی او گشاده شود

٩٢٨ هر که تند راند زود ماند

٩٢٩ هر که تنها قاضی رفت خوشحال برگشت.

٩٣٠ هر که جور آموزگار نبیند بجفای روزگار گرفتار آید.

٩٣١ هر که خیانت ورزد دستش در حساب بلرزد.

٩٣٢ هر که در زندگی نانش نخورند چون بمیرد نامش نبرند.

٩٠٤ هر که آسان گیرد دشوار افتد.
٩٠٥ هرآنکس که دندان دهد نان دهد.
٩٠٦ هر که آن کند که نباید آن بیند که نشاید.
٩٠٧ هر که آنگوید که نشاید آن شنود که نخواهد
٩٠٨ هر که از خطر بگریزد حطیر نشود.
٩٠٩ هر که از مخاطره ترسد ببزرگی نرسد
٩١٠ هر که با بدان نشیند نیکی نبیند.
٩١١ هر که با بزرگان ستیزد خون خود بریزد
٩١٢ هر که بآتش نزدیکتر ضررش بیشتر
٩١٣ هر که با دشمان دوستان صلح کند سر آزار
دوستان دارد
٩١٤ هر که با رسوا نشیند عاقبت رسوا شود.
٩١٥ هر که بامش بیش برفش بش.
٩١٦ هر که با نادان در آویزد آبروی حود ریزد.
٩١٧ هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش.
٩١٨ هر که ثبأدیت راه صواب نگیرد بتعذیب آحری
گرفتار آید
٩١٩ هر که بجائی رسید از همت بلند رسید.
٩٢٠ هر که بد کند بد بیند

۹٤۸ هر که شیرینی فروشد مشتری بروی بجوشد
۹٤۹ هر که طمع بیکسو نهد کریم و بخیلش یکسان نماید
۹۵۰ هر که طمع کند خوار شود.
۹۵۱ هر که طمع نیکوئی دارد همان به که بجز تخم نیکی نکارد
۹۵۲ هر که ظالمی‌را از بند برهاند خود در بند بماند
۹۵۳ هر که عاقبت اندیشتر مسعودتر.
۹۵٤ هر که علم خواند و عمل نکرد بدان ماند که گاو راند و تخم نیفشاند
۹۵۵ هر که قانع‌تر سعیدتر.
۹۵٦ هر کسی کسیرا نرنجاند از کسی نترسد
۹۵۷ هر که مال ندارد یار ندارد
۹۵۸ هر که میل گنج دارد رنج می‌باید کشید
۹۵۹ هر که ناآزموده‌را کار بزرگ فرماید ندامت برد
۹٦۰ هر که نخواهد چه داند؟ وهر که نداند چه تواند؟
۹٦۱ هر که نصیحت نشنود سر ملامت شنیدن دارد.

٩٣٣ هرکه درمیان سخن دیگران افتد تا پایه‌فضلش بداند مایه جهلش بشناسند.

٩٣٤ هرکه دست از جان بشوید هرچه در دل دارد بگوید.

٩٣٥ هرکه دشمن‌را خوار دارد پشیمان گردد.

٩٣٦ هرکه‌را حب وطن نیست ایمان نی وهرکه‌را ایمان نیست سعادت نی. (م)

٩٣٧ هرکه‌را حلم نیست دیو و دد است

٩٣٨ هرکه‌را دست کوتاه بود زبانش دراز است.

٩٣٩ هرکه‌را دشمن درپیش است اگر نکشد دشمن خویش است.

٩٤٠ هرکه‌را زر در ترازوست زور در بازو است

٩٤١ هرکه‌را شرم نیست ایمان نیست.

٩٤٢ هرکه‌را طاوس باید جور هندوستان کشد.

٩٤٣ هرکه‌را وجدان نیست انسان نیست.(م)

٩٤٤ هرکه رو داری کند خانه داری نکند.

٩٤٥ هرکه زبانش نرمتر یارش بیشتر.

٩٤٦ هرکه سخن نسنجد از جوابش برنجد.

٩٤٧ هرکه سرش سوزد کلاه دوزد.

۹۷۸ هیچ صفتی بهتر از حسن خلق و هیچ حالتی خوش‌تر از سیرت نیک نیست.
۹۷۹ هیچ کس مهربان‌تر از خود تو بر تو نیست.
۹۸۰ هیچکس نخواهد که کار تو کند
۹۸۱ هیچ گوهری زیباتر از سخن نیکو نتواند بود.

﴿ ی ﴾

۹۸۲ یار بد بدتر بود از مار بد
۹۸۳ یارب مباد آنکه گدا معتبر شود.
۹۸۴ یار نیک‌را در روز بد باید شناخت
۹۸۵ یا زر. یا زور. یا زاری.
۹۸۶ یا سخن دانسته گوی ایمرد عاقل یا خموش
۹۸۷ یاسین بگوش خر میخواند.
۹۸۸ یا مرد باش یا در قدم مرد باش
۹۸۹ یکی چون رود دیگر آید بجای.
۹۹۰ یکی‌را بگیر و دیگری‌را دعوی کن
۹۹۱ یک بز گر گله را گر میکند.
۹۹۲ یک پول جگرک سفره قلمکار نمیخواهد.

٩٦٢ هر که مس قلب دارد عاقبت رسوا میشود
٩٦٣ هر که نقش خویشتن بیند در آب.
٩٦٤ هر که نکو نام زیست از اثر نیکی است
٩٦٥ هر گرانی بعلت نیست وهر ارزانی بحکمت
٩٦٦ هرگز دو خصم بحق راضی پیش قاضی نروند
٩٦٧ هرنشیبی‌را فرازی درپی است.
٩٦٨ هرنکوئی که بنزدیکان خود میکنی معتقد باش که بر خود میکنی
٩٦٩ هزار دوست کم است و یکدشمن بسیار.
٩٧٠ همراه کسی باش که همراه تو باشد.
٩٧١ همسایه از حال همسایه آگاه است.
٩٧٢ همسایه بد مباد کس‌را
٩٧٣ همنشینم به بود تا من از او بهتر شوم.
٩٧٤ هم‌نشین و همدم دانا گزین.
٩٧٥ همه بار یک داریم و برگ یکشاخسار.
٩٧٦ همه کس‌را دندان بترشی کند شود مگر قاضی را که بشیرینی.
٩٧٧ هیچ دشمنی‌را چندان اثر نیست که عداوت ذاتی‌را.

۹۹۳ یک خلقت زیبا به از هزار خلعت دیبا.

* یکدست هرگز صدا ندارد

* یک مرید خر بهتر از صد توبره زر.

* یک گناه بسیار است و هزار طاعت کم.

۹۹٤ یکذره اعتبار به از صد هزار درهم و دینار.

۹۹۵ یک صبر کن و هزار افسوس مخور.

۹۹٦ یک علم کامل به از چندین علم ناقص.

۹۹۷ یک فرسخ برو پاکیزه برو.

۹۹۸ یک لحظه بخر آنچه فروشی همهٔ سال.

۹۹۹ یک مردهٔ بنام به که صد زنده به ننگ.

۱۰۰۰ یک نه و صد هزار راحت.

۱۰۰۱ یک یار یار به از صد برادر ناسازگار.

تمام شد